

Emotional Intelligence Dimensions (EQ) in the Najib Mahfuz novel “Ra’aytu Fima Yara al-Na’im” and “Cheshmhaayash” by Bozorg Alavi Based on Daniel Goleman’s theory

Ali Khaleghi^{id}

Assistant professor in Department of Arabic Language and Literature, Farhangian University,
Tehran, Iran.

Hasan Khalaf^{1 id}

Assistant professor in Department of Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of
Mashhad, Mashhad, Iran.

Hamid Motavalizadeh Naeini^{id}

Assistant professor in Department of Arabic Language and Literature, Farhangian University,
Tehran, Iran.

Abstract

Emotional Intelligence (EI), first conceptualized by Daniel Goleman, refers to the ability to recognize and manage both personal and social emotions. This concept, encompassing the dimensions of self-awareness, self-management, self-motivation, social awareness, and relationship management, serves as an effective tool for analyzing the psychological layers of characters in literary works. Accordingly, this study employs a descriptive-analytical approach to examine the dimensions of emotional intelligence (EQ) based on Goleman’s theory in two outstanding novels: *Cheshmhaayash* (Her Eyes) by Bozorg Alavi and *Ra’aytu Fima Yara al-Na’im* (I Saw What the Sleeper Sees) by Naguib Mahfouz. The necessity of this research stems from the prominent status of these two novels in Persian and Arabic literature, as well as from the potential of emotional intelligence theory to bridge psychology and literary criticism by providing an interdisciplinary analytical framework. Therefore, the main objectives of this study are to conduct a comparative analysis of the dimensions of emotional intelligence in the characters of both novels, and to elucidate its socio-political function in *Cheshmhaayash* and its existential-identity function in *Ra’aytu Fima Yara al-Na’im*. The findings indicate that Alavi, in his novel, creates characters shaped by political struggles, while Mahfouz explores the human psyche through a surreal narrative. The characters in *Cheshmhaayash* primarily employ components of emotional intelligence to advance political aims and resistance, whereas in *Ra’aytu Fima Yara al-Na’im*, emotional intelligence manifests as an innate and internal capacity enabling the protagonist to confront existential and identity crises. Despite both authors’ reliance on emotional intelligence to deepen the psychological complexity of their characters, their ultimate orientations differ: Alavi emphasizes agency in the external (socio-political) world, whereas Mahfouz focuses on introspection within the internal (individual-existential) realm. This study confirms the efficacy of Goleman’s model in analyzing the deep psychological dimensions of fictional literature across diverse cultural and stylistic contexts.

Keywords: Emotional Intelligence, Goleman Model, Bozorg Alavi, Naguib Mahfouz, *Cheshmhaayash*, *Ra’aytu Fima Yara al-Na’im*.

¹ - Corresponding author. Email: hasankhalaf@ferdowsi.um.ac.ir

ارزیابی و سنجش ابعاد هوش عاطفی (EQ) در رمان «رأیتُ فیما یری النائم» اثر نجیب محفوظ و «چشم‌هایش» اثر بزرگ علوی براساس نظریه دانیل گلمن

علی خالقی^{id} (استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات عربی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران)

حسن خلف^{id} (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، نویسنده مسؤول)^۱

حمید متولی زاده ناظمی^{id} (استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات عربی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران)

چکیده

هوش عاطفی که نخستین بار توسط دانیل گلمن مفهوم‌پردازی شد، به توانایی شناخت و مدیریت هیجانات فردی و اجتماعی می‌پردازد. این مفهوم که شامل ابعاد خودآگاهی، خودمدیریتی، خودانگیزی، آگاهی اجتماعی و مدیریت روابط است، می‌تواند ابزاری کارآمد برای تحلیل لایه‌های روان‌شناختی شخصیت‌ها در آثار ادبی باشد. بر همین اساس، پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به تطبیق ابعاد هوش عاطفی (EQ) بر پایه نظریه دانیل گلمن در دو رمان برجسته، «چشم‌هایش» اثر بزرگ علوی و «رأیتُ فیما یری النائم» اثر نجیب محفوظ می‌پردازد. ضرورت این پژوهش از جایگاه ممتاز دو رمان در ادبیات فارسی و عربی و نیز از ظرفیت نظریه هوش عاطفی در ایجاد پیوندی میان روان‌شناسی و نقد ادبی سرچشمه می‌گیرد. از این رو، اهداف نگارندگان، بررسی تطبیقی ابعاد هوش عاطفی در شخصیت‌های دو اثر و تبیین کارکرد سیاسی-اجتماعی آن در رمان «چشم‌هایش» و کارکرد وجودی-هویتی آن در رمان «رأیتُ فیما یری النائم» است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که بزرگ علوی در رمان خود شخصیت‌هایی را در بستر مبارزات سیاسی خلق می‌کند، در حالی که نجیب محفوظ از طریق روایتی سورئال به کاوش در روان انسان می‌پردازد. همچنین شخصیت‌های رمان «چشم‌هایش» از مؤلفه‌های هوش عاطفی عمدتاً در راستای پیشبرد اهداف سیاسی و مقاومت بهره می‌برند. در مقابل، در رمان «رأیتُ فیما یری النائم»، هوش عاطفی به شکلی فطری و درونی در شخصیت اصلی برای مواجهه با بحران‌های وجودی و هویتی به کار گرفته می‌شود. با وجود شباهت هر دو نویسنده در استفاده از هوش عاطفی برای عمق بخشیدن به شخصیت‌ها، تفاوت اصلی در هدف نهایی آن‌هاست: علوی بر کنشگری در جهان بیرون (اجتماعی-سیاسی) و محفوظ بر کاوش در جهان درون (فردی-وجودی) تمرکز کرده است. این پژوهش، کارآمدی مدل گلمن را در تحلیل لایه‌های عمیق روان‌شناختی در ادبیات داستانی با بافت‌های فرهنگی و سبکی متفاوت تأیید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: هوش عاطفی، بزرگ علوی، نجیب محفوظ، چشم‌هایش، رأیتُ فیما یری النائم. دنیل گلمن.

۱. مقدمه

هوش عاطفی^۱ (EQ) به عنوان یک ساختار روان‌شناختی کلیدی، توانایی فرد در شناخت، درک، استفاده و مدیریت هیجانات خود و دیگران برای حل مؤثر مشکلات و تنظیم رفتار را دربر می‌گیرد. اگرچه مفهوم هوش عاطفی پیش از این توسط سالووی و مایر^۲ مطرح شده بود (Salovey & Mayer, 1990, p. 195)، اما این دانیل گلمن^۳ بود که با انتشار کتاب پرفروش خود در سال ۱۹۹۵، این مفهوم را به شهرتی جهانی رساند. از همین رو هوش عاطفی به عنوان یکی از مفاهیم مدرن مورد توجه روان‌شناسان، مدیران، معلمان، منابع انسانی و والدین بوده است. این مفهوم به توانایی فرد در شناسایی، درک و مدیریت احساسات خود و دیگران اشاره دارد و به عنوان یک عامل کلیدی در موفقیت‌های مختلف فردی، تحصیلی، حرفه‌ای و اجتماعی شناخته می‌شود. نظریه گلمن، هوش عاطفی را شامل پنج بُعد کلیدی می‌داند که می‌توانند به طور مستقیم بر موفقیت فردی و عملکرد اجتماعی تأثیر بگذارند (Goleman, 1995, pp. 36-37). او خودآگاهی را به عنوان توانایی شناخت دقیق هیجانات و نقاط قوت فردی توصیف می‌کند (Goleman, 1995, p. 43) و در ادامه، خودمدیریتی را شامل کنترل هیجانات و انطباق با تغییرات می‌داند. گلمن در اثر بعدی خود، بر کاربرد این مهارت‌ها در محیط کار تأکید می‌کند و بیان می‌دارد که هوش عاطفی یک مجموعه از مهارت‌های اکتسابی است که می‌توان آن را آموزش داد و بهبود بخشید (Goleman, 1998, p. 25). این دیدگاه، هوش عاطفی را نه تنها یک ویژگی فردی، بلکه به عنوان یک ابزار تحلیلی قدرتمند برای درک پیچیدگی‌های روان‌شناختی و انگیزشی شخصیت‌ها در حوزه‌هایی چون ادبیات، سیاست و مدیریت مطرح می‌سازد.

توسعه و تقویت مهارت‌های مرتبط با هوش عاطفی، به ویژه در عصر حاضر که ارتباطات و تعاملات انسانی به شدت در حال گسترش است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و می‌تواند به موفقیت‌های بیشتری در زندگی فردی و حرفه‌ای منجر شود. هوش عاطفی، مفهومی برگرفته از مدل دانیل گلمن (۲۰۰۱)، به تحلیل روان‌شناختی شخصیت در پنج بُعد: «خودآگاهی، خودمدیریتی، انگیزش، آگاهی اجتماعی و مدیریت روابط» می‌پردازد. نویسنده یک اثر ادبی در فرآیند خلق گفتمان خود مراحل مختلفی را طی می‌کند که در این مسیر از جنبه‌های گوناگون هوش عاطفی بهره می‌گیرد. از آن‌جا که ادبیات به طور کلی، و ادبیات مقاومت به طور ویژه، بازتاب‌دهنده اندیشه‌ها و گفتمان یک ملت در سطح جهانی است، خالق یک گفتمان ادبی باید نیازهای مخاطبان را در نظر بگیرد و گفتمانی انتخاب کند که در انتقال پیام متن بیشترین کارایی را داشته باشد. ادبیات داستانی یکی از ابزارهای توانمند در تبیین گفتمان‌های عاطفی نویسندگان به شمار می‌رود، اما عواطف کنشگر تنها یکی از لایه‌های درونی و تأثیرگذار در آفرینش اثر است و به تنهایی نمی‌تواند ضامن تحقق گفتمان باشد؛ از این رو، کنشگر یا عامل فاعلی ناگزیر است با عبور از مراحل مختلف، گفتمان خود را شکل دهد. نجیب محفوظ و بزرگ علوی از رمان‌نویسان صاحب نام در ادب عربی و فارسی به شمار می‌روند؛ هر دو ادیب در رمان‌های «رأیت فیما یری النائم» و «چشم‌هایش» به خوبی توانسته‌اند از طریق شخصیت‌های گوناگون، ابعاد و جنبه‌های متنوع هوش عاطفی را به تصویر کشند. در این رمان‌ها، هر یک از شخصیت‌ها با ویژگی‌های خاص

خود به دنبال تحقق اهداف و آرمان‌هایشان هستند و همین امر موجب می‌شود که خواننده با طیف گسترده‌ای از احساسات و تعاملات انسانی مواجه شود. تحلیل رفتار و تصمیم‌های شخصیت‌ها بر اساس مدل گلن، به مخاطب این امکان را می‌دهد که به درک عمیق‌تری از لایه‌های درونی این شخصیت‌ها و دلایل انتخاب‌های آن‌ها دست یابد. این تحلیل نه تنها به غنای روایت می‌افزاید، بلکه مخاطب را به تفکر درباره روابط انسانی و پیچیدگی‌های روانشناختی شخصیت‌ها و می‌دارد. به این ترتیب، این دو رمان به عنوان اثر ادبی، به جنبه‌های انسانی و عاطفی زندگی پرداخته و خواننده را به تأمل در احساسات و واکنش‌های انسانی دعوت می‌کنند.

پژوهش حاضر بر اساس نظریه هوش عاطفی دانیل گلن، به بررسی ابعاد هوش عاطفی در این دو رمان می‌پردازد و تأکید دارد که این دو نویسنده، به سبب آگاهی اجتماعی و روان‌شناختی و مهارت‌های زبانی خود، این مفاهیم را در لایه‌های مختلف متن خود برجسته کرده‌اند. به همین منظور، این جستار بر کاربرد سطوح مختلف هوش عاطفی در این دو رمان تمرکز کرده است و در بخش تحلیلی، به واکاوی تأثیر پنج مؤلفه بنیادین هوش عاطفی یعنی خودآگاهی، خودمدیریتی، آگاهی اجتماعی، مدیریت روابط و خودانگیزی، در شکل‌گیری و تحول شخصیت‌های آثار پرداخته است.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

این پژوهش در صدد پاسخگویی به پرسش‌های زیر است:

۱. ابعاد پنج‌گانه هوش عاطفی: خودآگاهی، خودمدیریتی، آگاهی اجتماعی، مدیریت روابط و خودانگیزی چگونه در شخصیت‌های اصلی دو رمان تجلی یافته است؟

۲. کارکرد هوش عاطفی در پیشبرد اهداف روایی این دو رمان چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارد و هر یک از نویسندگان چگونه از آن برای تعمیق مضامین سیاسی یا روان‌شناختی بهره برده‌اند؟

فرضیه‌هایی که در این پژوهش مدنظر پژوهشگران قرار گرفته است عبارتند از:

۱. ابعاد پنج‌گانه هوش عاطفی در رمان «چشم‌هایش» عمدتاً در خدمت کنش‌گری سیاسی و مدیریت روابط در فضای استبدادی نمود می‌یابد، در حالی که در رمان «رأیت فیما یری النائم» این ابعاد به‌شکلی درونی و خودجوش برای مقابله با بحران‌های هویتی و وجودی بروز می‌کند.

۲. هر دو نویسنده از هوش عاطفی برای عمق‌بخشی به شخصیت‌ها استفاده می‌کنند، اما کارکرد آن در «چشم‌هایش» پیشبرد اهداف روایی سیاسی و در «رأیت فیما یری النائم» کاوش در لایه‌های روان‌شناختی و فلسفی است.

۲-۱. پیشینه پژوهش

بر اساس جستجوهای صورت پذیرفته در پایگاه‌های داده، درباره نظریه هوش عاطفی و نیز رمان «چشم‌هایش» و «رأیت فیما یری النائم» پژوهش‌های مرتبطی به شرح ذیل انجام شده است:

-محمدرضایی و همکاران (۱۳۹۰)، پژوهشی با عنوان «ابعاد هوش عاطفی در گفتمان قهرمان مقامات همدانی» در مجله پژوهشنامه نقد ادب عربی منتشر کرده‌اند. نویسندگان در این مقاله ابتدا با بهره‌گیری از نظریه‌های تحلیل گفتمان، مراحل شکل‌گیری گفتمان قهرمان مقامات همدانی را بررسی کرده و سپس ابعاد مختلف هوش عاطفی را در این مراحل به تفصیل تحلیل کرده‌اند. از جمله یافته‌های پژوهش این است که قهرمان مقامات از یک سو با خویشتن‌داری و خودکنترلی، اعتماد به نفس و تظاهر به داشتن وجهه اجتماعی بالا، در فراهم کردن شرایط مناسب برای خلق گفتمان خود کوشیده است و از سوی دیگر، با استفاده از ارزش‌های دینی و فرهنگی گفته‌خوانان، تلاش می‌کند اثرگذاری گفتمان خود را در آنان افزایش دهد.

-حسن زاده میرعلی و همکاران (۱۳۹۸) مقاله‌ای با موضوع «بررسی کارکردها و فراوانی ارتباط‌های غیر کلامی در رمان چشم‌هایش نوشته بزرگ علوی»، در مجله مطالعات نقد زبانی و ادبی، منتشر نموده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که علوی آگاهانه در جهت پیشبرد داستان و واقع‌گرا نمودن آن از عناصر ارتباط غیرکلامی بهره برده است. همچنین دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی که از ویژگی‌های داستان رئالیستی به شمار می‌روند، به واسطه برخی عناصر ارتباط غیرکلامی نظیر عنصر محیط، نمود بیشتری یافته‌اند. برخی از مؤلفه‌های ارتباط غیرکلامی، مانند کاربرد گسترده‌ی چشم، پیرایان و رفتارهای حرکتی، از بسامد بالایی برخوردارند؛ به‌گونه‌ای که هم‌خوانی آن‌ها با عنوان و موضوع رمان، نکته‌ای درخور توجه و تأمل است.

-زارعی و همکاران (۱۴۰۰) پژوهشی با محوریت «بررسی و تحلیل گسست روابط زناشویی و بزه‌های خانوادگی در داستان‌های مجتبی بزرگ علوی و نجیب محفوظ»، در مجله خانواده درمانی کاربردی منتشر کرده‌اند. هدف این تحقیق بررسی دیدگاه‌های مجتبی بزرگ علوی و نجیب محفوظ، به عنوان دو نویسنده‌ی نامدار عرصه داستان‌نویسی، در ارتباط با جنبه‌های منفی گسست روابط زناشویی و بزه‌های خانوادگی در آثارشان بوده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عواملی همچون فرهنگ مردسالار، کالایی‌انگاری زنان، اعمال هژمونی خشن مردانه علیه زنان، نقش‌های کلیشه‌ای زنان و وابستگی آنان به مردان از جمله دلایل اصلی گسست روابط زناشویی و بروز بزه‌های خانوادگی در این داستان‌ها به شمار می‌آیند.

-اسماعیلی (۱۴۰۱) در مقاله «واکاوی ابعاد هوش عاطفی در قصیده حواریه العار سمیح القاسم بر اساس مدل گلمن» در مجله نقد ادب معاصر عربی به ابعاد هوش عاطفی در قصیده حواریه العار پرداخته است. این پژوهش که از نظر چارچوب نظری و روش‌شناسی با مقاله حاضر شباهت دارد، با رویکردی روان‌شناسانه ابعاد هوش عاطفی را در این اثر ادبی تحلیل کرده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که شخصیت‌های قصیده از تمام ابعاد هوش عاطفی گلمن برای تحقق گفتمان خود بهره برده‌اند. هرچند این پژوهش بر ژانر شعر متمرکز است، اما نشان می‌دهد که مدل گلمن ابزاری کارآمد برای تحلیل روان‌شناختی متون ادبی در ژانرهای گوناگون است.

-بخشی و همکاران (۱۴۰۴) مقاله‌ای با عنوان «واکاوی هوش عاطفی در قصیده بلقیس نزار قبانی بر اساس مدل دانیل گلمن» در مجله لسان مبین به چاپ رسانده‌اند. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی به واکاوی ابعاد هوش عاطفی دانیل گلمن در قصیده بلقیس پرداخته است تا ضمن آشکارسازی معانی ثانویه، به درکی روشن از روحیات شاعر

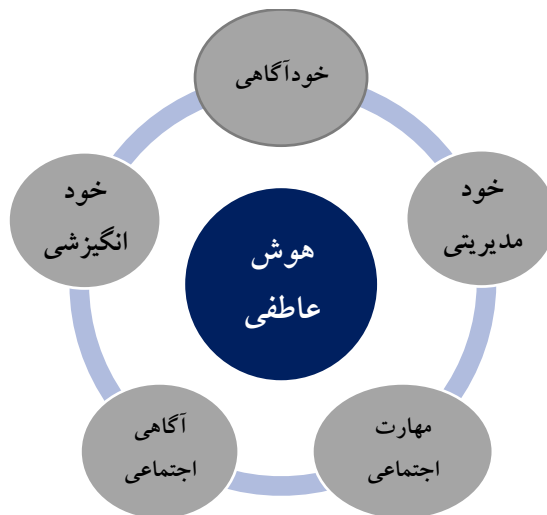
نسبت به معشوق دست یابد. یافته‌ها نشان می‌دهد که بلقیس بازتاب‌دهنده‌ی اندیشه‌ها و احساسات قبانی نسبت به همسرش و نیز دفاعی شاعرانه از جایگاه زنان است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که شخصیت‌های قصیده در تمامی مراحل گفتمان خود از ابعاد مختلف هوش عاطفی گلמן از جمله آگاهی از عواطف، مدیریت هیجان‌ها، انگیزش فردی، همدلی و مدیریت روابط اجتماعی، بهره برده‌اند.

مرور پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که تاکنون آثار بزرگ علوی و نجیب محفوظ عمدتاً از منظرهای روایت‌شناختی، جامعه‌شناختی و گفتمان اجتماعی بررسی شده‌اند. در عین حال، برخی پژوهش‌ها در حوزه شعر عربی با تمرکز بر مدل هوش عاطفی گلמן، امکان تحلیل روان‌شناختی متون ادبی را نشان داده‌اند. با این حال، پژوهشی جامع که به بررسی ابعاد هوش عاطفی در رمان‌های علوی و محفوظ با رویکردی تطبیقی بپردازد، هنوز صورت نگرفته است. پژوهش حاضر می‌کوشد این خلأ را پر کرده و با بهره‌گیری از مدل گلמן، به واکاوی ابعاد هوش عاطفی در شخصیت‌ها و گفتمان این دو رمان‌نویس بزرگ بپردازد.

۲- مبانی نظری پژوهش

۲-۱. نظریه هوش عاطفی دانیل گلמן

گلמן یکی از شخصیت‌های برجسته در حوزه روانشناسی است که در سال ۱۹۹۵ با انتشار کتاب خود با عنوان «هوش عاطفی: Emotional Intelligence» مفهوم جدیدی از این نوع هوش را معرفی کرد. به عقیده او، هوش عاطفی به معنای توانایی سازماندهی و مدیریت احساسات و عواطف شخصی و دیگران است، که این امر به فرد کمک می‌کند تا احساسات خود را به خوبی کنترل کرده و در تعامل با دیگران از آن‌ها بهره‌برداری کند (گلמן، ۱۹۹۸: ۳۱۷). گلמן چهار عامل اساسی را برای تشکیل هوش عاطفی معرفی می‌کند: شناسایی احساسات فرد، مدیریت احساسات، برانگیختن خود و درک احساسات دیگران و ایجاد روابط مؤثر (گلמן، ۲۰۰۰: ۵۵). به بیان دیگر، او بر این باور است که «هوش عاطفی یک مهارت است که به فرد این امکان را می‌دهد تا از طریق خودآگاهی، احساسات خود را مدیریت کرده و با استفاده از خودمدیریتی، آن‌ها را بهبود بخشد. همچنین، او می‌تواند با همدلی به تأثیر احساسات دیگران پی ببرد و روابط خود را به گونه‌ای مدیریت کند که روحیه خود و دیگران را ارتقا دهد. در این راستا، نظریه‌پردازان مختلف ابعاد متفاوتی از هوش عاطفی را مورد بررسی قرار داده‌اند. بیشتر تحقیقات به مدل هوش عاطفی اشاره دارند که شامل چهار عامل اصلی است: اول، برداشت و ابراز هیجانی که توانایی درک و بیان عواطف را شامل می‌شود و به ارزیابی صحیح احساسات در خود و دیگران مربوط می‌شود. دوم، تسهیل تفکر از طریق عاطفه، که به کارگیری هیجانات برای تسهیل فرآیندهای فکری اشاره دارد. سوم، فهم یا درک عاطفی، که شامل تحلیل انگیزش‌ها و درک تغییرات احساسی در شرایط مختلف است. در نهایت، مدیریت هیجانی به توانایی کنترل احساسات خود و دیگران مربوط می‌شود. این ابعاد نشان‌دهنده اهمیت هوش عاطفی در زندگی شخصی و اجتماعی افراد است» (اکبرزاده ۱۹۸۳: ۱۰۸؛ لاجوردی ۱۳۸۷: ۴۴-۴۵).



هوش عاطفی مدل گلمن (۲۰۰۱)

گلمن و همکارانش یک مدل جامع از هوش عاطفی را ارائه داده‌اند که شامل پنج عنصر اصلی است:

(الف) خودآگاهی^۴: نخستین عنصر، خودآگاهی است که به توانایی مدیر در شناسایی و درک صحیح احساسات خود اشاره دارد. این خودآگاهی عاطفی شامل شناخت عمیق از خود و اعتماد به نفس است.

(ب) خودمدیریتی^۵: دومین عنصر خودمدیریتی نام دارد که به قابلیت مدیر در هدایت احساسات خود به سمت نتایج مثبت مربوط می‌شود. این شامل توانایی‌های خودکنترلی عاطفی، سازگاری و انگیزه برای دستیابی به موفقیت و ابتکار عمل است.

(ج) آگاهی اجتماعی^۶: سومین عنصر، آگاهی اجتماعی است که به توانایی مدیر در تشخیص احساسات دیگران در تعاملات و همکاری‌های روزمره اشاره دارد. این عنصر شامل همدلی، خدمت‌محوری و آگاهی نسبت به سازمان است.

(د) مدیریت روابط (مهارت‌های اجتماعی)^۷: عنصر چهارم مدیریت روابط یا مهارت‌های اجتماعی است که به قابلیت مدیر در ایجاد و حفظ ارتباطات مؤثر و سازنده با دیگران پرداخته و می‌تواند به نتایج مثبت منجر شود. این مهارت‌ها شامل پرورش دیگران، نفوذ، مدیریت ارتباطات، حل تعارض، تصویرسازی و همکاری در کار تیمی است.

(ه) خودانگیزی^۸: خودانگیزی به معنای تمایل و اشتیاق قوی به انجام کار و داشتن اراده‌ای قوی برای دستیابی به اهداف است. این عنصر شامل فراهم آوردن محیط کار مطلوب و علاقه به حرفه نیز می‌شود که به ایجاد انگیزه و پیشرفت در کار کمک می‌کند.

در مجموع، این پنج عنصر به مدیران کمک می‌کند تا در محیط‌های پیچیده و متغیر، عملکرد بهتری داشته باشند و به توسعه فردی و سازمانی بپردازند (یعقوبی و دیگران: ۱۳۸۸، ۱۲۹، گریوز و بردبری ۲۰۰۳؛ استیس و براون، ۲۰۰۴: ۷).

۳- کاربرد نظریه هوش عاطفی گلمن در تحلیل رمان‌ها

در این قسمت از پژوهش، به تحلیل و بررسی شخصیت‌های این دو رمان «چشم هایش» و «رأیت فیما یری النائم» بر اساس مدل پنج‌گانه هوش عاطفی دانیل گلمن می‌پردازیم:

۳-۱. خودآگاهی

دانیل گلمن خودآگاهی را به عنوان نخستین و اساسی‌ترین بُعد هوش عاطفی معرفی می‌کند. این بُعد شامل شناخت عواطف، نقاط قوت، ضعف‌ها و ارزش‌های درونی فرد است. یک فرد خودآگاه می‌داند در یک موقعیت خاص چه احساسی دارد و چرا آن احساس به وجود آمده است (Goleman, 1995, p 36). گلمن خودآگاهی را همان توجه مستمر فرد به حالات درونی خود می‌داند. او معتقد است خودآگاهی در مرحله نخست باعث می‌شود تا فرد بر روان خود مسلط شود، رفتار خود را مدیریت کند و شیوه مواجهه با هر موضوع کلی یا جزئی را در خود کشف نماید. در مرحله بعد، خودآگاهی قدرت تحلیل فرد را افزایش می‌دهد، او را قادر می‌سازد جنبه‌های مثبت و منفی شخصیت خود را شناسایی کند و در نهایت بتواند بر رفتارهای خود از راه‌های مختلف غلبه نماید (الهوری، ۲۰۰۴: ۲۶).

در رمان «چشم‌هایش»، استاد ماکان نقاش و مبارزی که از عمق وجود، به ماهیت احساسات خود و تأثیر آن‌ها بر اطرافیان آگاه است. او با ظرافت و درایت، احساسات خود را در جهت خلق آثاری بدیع و متعهد به کار می‌گیرد. از جمله در این سخن او:

«بدبخت مملکتی که من استاد آن هستم، در شهر کوران یک چشمی شاه است» (علوی، ۱۳۷۲: ۱۳).

آنچه از این سخن می‌توان دریافت این است که استاد ماکان اشراف کاملی بر اوضاع مملکت دارد و از ماهیت احساسات خود نسبت به شرایط موجود آگاه است و احساساتش را به راحتی بروز می‌دهد. این گفته نشان می‌دهد که توجه استاد ماکان به حوادث پیرامونش در شکل‌گیری گفتمان او مؤثر بوده است. با این حال، ناگفته پیداست که نمی‌توان به دلیل شخصیت درونگرایی او و وجود دیالوگ‌های محدود در داستان، تحلیل شخصیت استاد ماکان را به روش‌های معمول واکاوی شخصیت انجام داد.

فرنگیس زنی حساس و عاطفی است که به درک عمیقی از احساسات خود و دیگران دست یافته است. او با وجود سختی‌ها و ناملایمات زندگی، همواره هوشیارانه بر عواطف خود تسلط دارد. با توجه به متن رمان، وقتی فرنگیس - که در رمان از او به عنوان زن ناشناخته نیز یاد می‌شود - تسلیم شده و شروع به روایت داستان زندگی خود همراه با جزئیات می‌کند، گرچه در قسمت‌های مختلف اعتراف می‌کند که نمی‌داند چرا به چنین وضعیتی دچار شده است، اما با دقت در لایه‌های درونی متن درمی‌یابیم که در جاهای مختلف دلیل تصمیمات نادرست خود را غرور کاذب خود می‌داند. از این رو می‌توان فرنگیس را فردی آگاه به احساسات خود دانست:

«اما حالا باید به شما بگویم که یک نگاه به صورت او و مبادله چند کلمه، تمام این حالت مرا دگرگون کرد و من باز مانند سابق زنی شدم که احساس کرد با مردی از خود بزرگتر، از خود استخوان‌دارتر روبرو شده است. می‌دانید اگر استاد هم مانند مردان دیگر به من دل می‌باخت، شاید برق هوسی ما را به هم متصل می‌کرد و بهمان تندی خاموش می‌شد و خاطره استاد هم مانند خاطرات دیگران در فراموش خانه دلم پنهان می‌شد احساس محو و گسسته‌ای درون مرا متقلب کرد و به نظرم آمد که با مردی روبرو هستم که احتیاج به من دارد، محتاج روح و تن من است. نه به مردی برخورد کرده‌ام که می‌پرستیدمش و می‌خواستم خوشبختش کنم و در آغوشش آن خوشبختی را که آرزو می‌کشیدم دریابم» (علوی، ۱۳۷۲: ۱۱۷).

در اینجا شاهد هستیم فرنگیس نسبت به احساس جدیدی که نسبت به استاد ماکان پیدا کرده، آگاهی دارد و با گفتن، آن را آشکار می‌کند. او وضعیت عاطفی خود را به روشنی تشخیص می‌دهد و بیان می‌کند:

- تشخیص تغییر حالت: او اعتراف می‌کند که «یک نگاه به صورت او [استاد ماکان] و مبادله چند کلمه تمام این حالت مرا دگرگون کرد». این جمله نشان می‌دهد که فرنگیس نه تنها احساسات خود را تجربه می‌کند، بلکه تغییرات ظریف در وضعیت درونی‌اش را نیز مشاهده و ثبت می‌کند.

- شناخت احساس جدید: او درمی‌یابد که احساسش نسبت به ماکان از جنس هوس‌های زودگذر گذشته نیست. عبارت «احساس محو و گسسته‌ای درون مرا منقلب کرد» بیانگر تلاش او برای درک یک هیجان پیچیده و ناشناخته است.

فرنگیس در این بخش، با وجود سردرگمی - «نمی‌فهمد چرا به این حال و روز افتاده» - قادر است انگیزه‌ها و هیجانات کلیدی خود را شناسایی کرده و از آن‌ها برای تبیین دقیق‌تر روابط و سرنوشت خود بهره‌برد. این توانایی برای «توصیف احساسات» و «ارتباط دادن آن‌ها با رفتارها و تصمیمات گذشته» هسته اصلی بُعد خودآگاهی در مدل هوش عاطفی گلמן را تشکیل می‌دهد.

ناظم هنرستان شخصیتی متفکر و درون‌گرا است که به واسطه خودآگاهی بالا، به درک نیت‌ها و انگیزه‌های پنهان افراد پی می‌برد. او در کشف راز تابلو «چشم‌هایش» و رمز و رازهای زندگی استاد ماکان، از قدرت خودآگاهی خود بهره‌برد. در بخش‌های مختلف کتاب، گفتمان ناظم هنرستان را یا به عنوان راوی، یا به عنوان طرف اول گفتمان با فرنگیس شاهد هستیم. در این بخش‌ها، ناظم هنرستان با وجود سعی در پنهان کردن احساسات خود نسبت به فرنگیس بابت دریافت اطلاعاتی که نیاز دارد، نمود رفتارهای عاطفی را در گفتگوهای او شاهد هستیم:

«چقدر در زندگی خود کوشیدم که هنرمند شوم! بدبختانه وسیله نداشتم. با وجود استعداد برای من دیگر جز تجسم زندگی استاد هدفی نمانده و کلید این موفقیت در دست این زن است. من حاضر بودم که در برابرش زانو بزنم دامنش را بگیرم و از او بخواهم که تقاضای مرا اجابت کند» (علوی، ۱۳۷۲: ۴۲).

این عبارت بیانگر این است که ناظم نسبت به احساس خود در این شرایط حساس، یعنی شرایط تشخیص هویت زنی که در تابلوی نقاشی به تصویر کشیده شده، آگاه است و می‌داند هر احساسی که بروز دهد می‌تواند شرایط را دگرگون سازد. ناظم هنرستان در این شاهد مثال، هر سه مؤلفه اصلی خودآگاهی را به خوبی به نمایش می‌گذارد:

الف) آگاهی عاطفی

- تشخیص انگیزه و هدف: او به صراحت بیان می‌کند: «برای من دیگر جز تجسم زندگی استاد هدفی نمانده»، این جمله نشان می‌دهد که او بر انگیزه غالب و اصلی خود (کشف حقیقت ماکان) کاملاً آگاه است.

- تشخیص حس نیاز و استیصال: ناظم به شدت احساس نیاز خود به فرنگیس (زن ناشناخته) برای دستیابی به این هدف را درک می‌کند. او این نیاز درونی را با عباراتی شدید بیان می‌کند: «کلید این موفقیت در دست

این زن است... من حاضر بودم که در برابرش زانو بزنم دامنش را بگیرم». او به طور کامل از عمق احساس ناامیدی یا استیصال خود آگاه است.

ب) خودارزیابی دقیق

این بُعد شامل شناخت نقاط قوت و ضعف فرد است. ناظم به طور واقع بینانه ای محدودیت های خود را می شناسد.

- شناخت ضعف: ناظم اعتراف می کند: «چقدر در زندگی خود کوشیدم که هنرمند شوم! بدبختانه وسیله نداشتم». این جمله نه تنها بیانگر حسرت اوست، بلکه نشان دهنده ارزیابی دقیق از ناکامی در تحقق آرزوی هنری اش نیز هست. او محدودیت ها و فقدان «وسیله» - اعم از امکانات، استعداد کافی یا شرایط مناسب - را عامل اصلی این شکست می داند.

ج) اعتماد به نفس و شفافیت عاطفی

ناظم با وجود آن که در متن ذکر شده سعی در پنهان کردن احساسات خود نسبت به فرنگیس دارد، اما در این مونولوگ درونی، به صراحت این احساسات را برای خود (به عنوان راوی یا مونولوگ درونی) بیان می کند.

- درک موقعیت حساس: او می داند که هرگونه بروز احساسات می تواند شرایط را تغییر دهد، اما درک دقیق او از احساسات درونی اش (نیاز به اطلاعات، استیصال، ارادت به ماکان) به او کمک می کند تا رفتار بیرونی خود را مدیریت کند. گرچه مدیریت رفتار ذیل خودمدیریتی قرار می گیرد، اما آگاهی از تأثیر احساس بر رفتار، ریشه در بُعد خودآگاهی دارد.

رمان سورئال «رأیت فیما یری النائم» اثر نجیب محفوظ، کاوشی عمیق در روان شناسی و بحران های وجودی انسان معاصر است. بحران هایی که برای انسان معاصر مشکلاتی نظیر آشفتگی ذهنی و تنش های درونی برای انسان ایجاد می کنند. در نگاه سورئالیستی پرداختن به ضمیر ناخودآگاه و استفاده از ابزارها و روش های خاص، می توان به اموری شگفت و جادویی دست یافت و از چنین بحران هایی رهایی یافت (ر.ک: حیدری و فتحی، ۱۳۹۳، ص ۷۸). در رمان «رأیت فیما یری النائم» شخصیت اصلی رمان، عبدالله دچار بحران فراموشی شده و هویت خود را گم کرده است و با توسل به روش های مختلف می کوشد از این بحران خارج شود. در حقیقت رفتار او بستری مناسب برای تحلیل ابعاد هوش عاطفی (EQ) در مدل گلنن فراهم می آورد. از آنجا که عبدالله در تلاش برای بازسازی خود است، ابعاد هوش عاطفی نه به عنوان یک ابزار اجتماعی، بلکه به مثابه یک فرایند فطری و اگزستانسیال برای مقابله با بحران هویت و تنهایی عمل می کنند. در این میان، شخصیت «نعمه الله الفنجری» که در این رمان در نقش معلم، ظاهر شده، در بسیاری از مواقع به صورت آگاهانه در برابر مسائل ظاهر می شود. او شخصیتی الگو در رمان است که محفوظ رفتارهای او را به دقت ثبت می کند. در نمونه زیر، او با بهره گیری از آگاهی خویش، چگونگی ارتباط با مردان را شرح می دهد:

«نِعْمَةُ اللَّهِ الْفَنَجَرِي: فَخَافَتْ أَنْ يُصَيِّبَهَا سُوءٌ مَجْهُولٌ بَيْنَ يَدَيْهِ الْمُنْدَفِعَتَيْنِ بِغُنْفِ الْبَرَاءَةِ الْعَمِيَاءِ. وَقَالَتْ لِنَفْسِهَا أَيْضاً إِنِّي أَخِيفُ الرِّجَالَ وَلَكِنْ لَا أُدْرِي كَيْفَ أَتَعَامَلُ مَعَ الزَّوَالِغِ. بَدَأَ غَرِيزَةً مُجَسَّدَةً تَهَيَّمُ فِي غَايَةِ مَنْ نِغَايَاتِ الْحَدِيدِ» (محمفوظ، ۲۰۰۷: ۱۳).

در سوی دیگر این رمان، شخصیت عبدالله قرار دارد که در نقش فردی سرخورده ظاهر می‌شود. او گذشته‌ای عجیب، مبهم و هولناک دارد و از آنچه او را به تجدید نظر در رابطه با مسائل آینده دعوت می‌کند، آگاه است. عبدالله به‌خوبی می‌داند چه چیزهایی را از دست داده است و این آگاهی، نشانه‌ای از خودآگاهی اوست. برای نمونه در بخشی از رمان می‌گوید: «وَعَلِمَ فِيمَا عَلِمَ بِمَا صَاحَ مِنْ مَاضِيهِ. أَيْ فَرِدَ يَجْهَلُ مُسْتَقْبَلَهُ أَمَّا أَنَا فَأَجْهَلُ مَاضِيٍّ وَمُسْتَقْبَلِي مَعاً. مَاضٍ لَيْسَ بِالْقَصِيرِ وَخَفِلَ وَلَا شَكَّ بِأَشْيَاءٍ وَأَشْيَاءٍ» (همان: ۱۵).

هرچند در این نمونه، خودآگاهی نفی شده، اما همین نفی، مرحله‌ای از آگاهی را نشان می‌دهد؛ زیرا شخصیت نسبت به گذشته خود احساس خسران می‌کند و از گرفتار شدن در چنین سرنوشتی شده اندوهگین است. بدبینی عبدالله نسبت به گذشته و آینده نیز ریشه در همین آگاهی دارد. راوی در اینجا می‌کوشد ارتباط شخصیت با حقیقت را ترسیم کند و نشان دهد چگونه عبدالله در موقعیتی آگاهانه نسبت به گذشته، شیوه زندگی خود را بازمی‌اندیشد و تفکر فلسفی خویش را تقویت می‌کند.

آگاهی شخصیت عبدالله در رمان به صورت تدریجی شکل می‌گیرد و نجیب محفوظ این آگاهی را به مرور زمان برای شخصیت عبدالله عملی و دست‌یافتنی قلمداد کرده است و در راستای ترسیم این بُعد از خودآگاهی، می‌نویسد: «وَلَكِنْ عَبْدُ اللَّهِ تَجَاهَلَ فِي نِشْوَاتِهِ الْعَوَاطِفَ الذِّفْنَةَ. وَأَقْبَلَتْ السَّعَادَةُ كَالشَّمْسِ تَنْتَشِرُ أَشْعُتُهَا فِي جَمِيعِ الْأَرْجَاءِ فَجَذَبَتْ مِسْمَعِيهِ ضَحَكَاتِ السَّكَارَى وَالْمَسَاطِيلِ وَأَطْرَبَتْهَا أَنْغَامُ الْمَزَامِيرِ الرَّاقِصَةِ وَأَعْيَانِ الرَّادِيَةِ وَتَصَادَمَ عَمَّا عَدَا ذَلِكَ حَتَّى آمَنَ بِأَنَّ مَهْجَرَهُ الْجَدِيدَ مَا هُوَ إِلَّا مَوْطِنٌ لِلشُّرُورِ وَالرَّحْمَةِ فَشَكَرَ الْحُظَّ الَّذِي سَاقَهُ مِنَ الْمَجْهُولِ إِلَى الْقَبْرِ وَاسْتَخْلَصَهُ مِنَ مَاضٍ لَا يَجُوزُ أَنْ يَأْسِفَ عَلَيْهِ» (همان: ۲۲).

عواطف پنهان نقش کلیدی در شکل‌دادن به رفتار شخصیت ایفا می‌کند، چیزی که عبدالله نسبت به آن در دوران نوجوانی ناآگاه بود. سرانجام مرحله آگاهی می‌آید که با کلیدواژه «آمن» نشان داده شده است. این واژه نشان‌دهنده‌ی گذار شخصیت از ناآگاهی به آگاهی است؛ زیرا عبدالله درمی‌یابد مهاجرت تازه‌اش نه تبعیدی تلخ، بلکه «موطنی برای شادی و مهربانی» است. او با آگاهی از گذشته‌ی هولناک خود، اکنون ارزش موقعیت کنونی‌اش را می‌شناسد و خوشبختی تازه‌ای را تجربه می‌کند.

۲-۳. خودمدیریتی

خودمدیریتی یا خودتنظیمی در تعریف کلی به معنای توانایی مدیریت رفتارهای منفی و تبدیل آن‌ها به فرصت‌هایی برای تصمیم‌گیری صحیح و تغییر به رفتارهای مثبت است. خودتنظیمی مهم‌ترین مهارت شناختی است. این مهارت به فرد امکان می‌دهد که فعالیت شناختی خود را مورد بازبینی قرار دهد و به کمک آن بتواند تفکر خود را ارتقا دهد. این فرآیند شامل دو مهارت فرعی خودسنجی و خوداصلاحی است (قادری و یاری اصطهباناتی، ۱۴۰۳، ص ۴۷). به بیان دیگر، خودمدیریتی شامل کنترل هیجاناتی چون خشم، اضطراب و افسردگی و نیز به‌کارگیری این کنترل در جهت ایفای نقش‌های اجتماعی و انجام مهارت‌های گوناگون زندگی است. البته کنترل احساسات به معنای سرکوب یا حذف کامل آن‌ها نیست؛ زیرا هر احساس، ارزش و مفهومی ویژه دارد و زندگی بدون احساس همچون جسمی بی‌روح

خواهد بود. آنچه در اینجا مدنظر است، جلوگیری از بروز هیجانات منفی و تبدیل آن‌ها به هیجانات مثبت است؛ امری که می‌توان آن را کلید سلامت عاطفی دانست (Goleman, 1995, pp. 36-37). خودمدیریتی نیز شامل مولفه‌های متعددی است که از جمله آن‌ها می‌توان به خودکنترلی، وجدان کاری، وظیفه‌شناسی، قابلیت اعتماد، انعطاف‌پذیری و نوآوری اشاره کرد. بنابراین بر اساس دیدگاه دانیل گلمن، احساساتی مانند خشم، اضطراب و افسردگی از چالش‌برانگیزترین حالت‌های روانی محسوب می‌شوند که مدیریت آن‌ها نیازمند تلاش آگاهانه است. به باور وی، فرد می‌تواند با اتخاذ رویکردی منطقی، این احساسات را تحت کنترل درآورده و از عواطف خود در جهت مثبت بهره‌برداری کند. گلمن مؤثرترین راه برای فاصله گرفتن از خشم را جایگزینی گفت‌وگو با دیگران به جای گفت‌وگوی درونی و نشخوار فکری می‌داند (گلمن، ۲۰۰۴: ۱۲۵؛ الکردی، ۲۰۰۹: ۱۳۲).

در رمان «چشم‌هایش» شخصیت استاد ماکان با وجود روحیه‌ای حساس و عاطفی، توانایی بالایی در مدیریت احساسات خود دارد. او در برابر سختی‌ها و ناملايمات زندگي، صبر و متانت پيشه مي‌کند و از بروز واکنش‌های احساسی کنترل‌نشده که می‌تواند به زیان او تمام شود، پرهیز می‌نماید. نمونه روشن این توانایی را می‌توان در نحوه تعامل او با اعضای دولت طاغوتی دید؛ جایی که علی‌رغم مخالفت‌هایش با سران حکومت، با پاسخ‌هایی هوشمندانه احساسات خود را مهار کرده و آن‌ها را در مسیری مثبت هدایت می‌کند. به همین دلیل، خویش‌تنداری او در برابر خبرهای مربوط به خداداد، از برجسته‌ترین جلوه‌های خودمدیریتی در شخصیت اوست. برای نمونه، در پاسخ به خیل تاش می‌گوید: «چطور می‌خواهید کارهای ناچیز مرا با آثار استغفار و تقاضای بخشش مقایسه کنید؟ من یکی از شاگردان او بوده‌ام. طبیعی است که اثرات تعلیمات او در کارهای من هویدا نیست با وجود این من سعی می‌کنم که پیرو مکتب او باشم» (علوی، ۱۳۷۲: ۱۷).

در این عبارات، مشاهده می‌کنیم که استاد ماکان با پرهیز از غرور و نمایش تواضع نسبت به استاد حقیقی خود، واکنشی حساب‌شده نشان می‌دهد. او با ابراز تعجب، در واقع تواضع را برجسته کرده و به گونه‌ای غیرمستقیم می‌کوشد این فضیلت را به خیل تاش که یکی از سران مغرور حکومت است، یادآوری کند. چنین رفتاری نشان‌دهنده بروز انگیزه درونی و ذاتی اوست.

شخصیت فرنگیس نیز با وجود عشق عمیق به استاد ماکان، در برابر ناملايمات و موانع زندگي، از توانایی مدیریت عواطف خود بهره می‌گیرد. او در شرایط بحرانی، با سعه صدر و تدبیر به حل مسائل می‌پردازد. البته در برخی موقعیت‌ها، به‌ویژه زمانی که موضوع عشق به استاد ماکان در میان است، ضعف او در کنترل احساسات مشهود است. با این حال، در نگاهی دیگر، جلوه‌ای روشن از خودمدیریتی فرنگیس را می‌توان در وظیفه‌شناسی و پابندی‌اش به انتقال اخبار سیاسی به داخل کشور مشاهده کرد. در همین راستا در رمان می‌گوید:

«بگویم به شما که حتی به فکر خودکشی افتادم، حتی روزی تنها به همان دریاچه Bois de Boulogne رفتم و تنها سوار قایق شدم و پارو زدم و برقی ثانیه‌ای خاطره‌ام را روشن کرد که مثل دوناتللو کار خودم را یکسره کنم. چشمم که به آب کدر دریاچه افتاد، عالم سیاهی را دیدم، وحشت کردم و از ابلهی خودم خنده‌ام گرفت» (علوی، ۱۳۷۲: ۸۷).

در اینجا می‌بینیم که فرنگیس، با وجود احساس افسردگی ناشی از فقدان دوناتللو، توانست با خودمدیریتی بر این حالت غلبه کند و مسأله را حل و فصل نماید. در این مثال، فرنگیس فرآیند خودمدیریتی را به شکل زیر نشان می‌دهد:

الف) کنترل تکانه‌ها و هیجانات

فرنگیس با یک بحران عاطفی شدید (افسردگی ناشی از فقدان دوناتللو یا شرایط سخت زندگی) مواجه است که او را تا مرز خودکشی سوق می‌دهد.

- تشخیص و توقف تکانه مخرب: او به فکر خودکشی می‌افتد و حتی تا مرحله اجرای آن پیش می‌رود (به همان دریاچه رفتن و تنها سوار قایق شدم). با این حال، در لحظه آخر، تکانه را متوقف می‌کند. این مکث کوتاه (برقی ثانیه‌ای) بین انگیزه و عمل، همان جوهر کنترل تکانه است.

ب) قابلیت اعتماد و وظیفه‌شناسی

- مدیریت تعارض عاطفی و وظیفه: فرنگیس با وجود مشکلات عاطفی، به انجام وظیفه انتقال اخبار سیاسی ادامه می‌دهد. این رفتار نمونه‌ای بارز از خودمدیریتی رفتاری است. او اجازه نمی‌دهد افسردگی و فقدان عاطفی، توجه او به تعهدات سیاسی و اجتماعی مهمش را مختل کند. این توانایی در مدیریت موفق تعارض میان احساسات فردی و مسئولیت اجتماعی، نشان‌دهنده انضباط درونی و تسلط بر خود است.

ج) انعطاف‌پذیری و سازگاری

- هدایت مجدد هیجان: فرنگیس پس از مواجهه با واقعیت تاریک مرگ (عالم سیاهی را دیدم)، به جای تسلیم شدن، واکنش خود را مجدداً هدایت می‌کند. او نه تنها منصرف می‌شود، بلکه با درک «ابلهی» موقعیت خود، به خودش می‌خندد. این بازبینی شناختی و تغییر زاویه دید از فاجعه به حماقت، یک مکانیسم دفاعی سالم و نشانه‌ای قوی از توانایی او برای حل مسأله به شیوه‌ای غیرمخرب است.

بنابراین فرنگیس به شکلی موفقیت‌آمیز، شدیدترین و مخرب‌ترین تکانه خود را در لحظه بحران، مدیریت می‌کند و با هدایت مجدد عاطفه به سمت پذیرش و حتی طنز، نشان می‌دهد که بر نفس خود کنترل دارد. این فرآیند، نمونه‌ای بارز از خودمدیریتی فعال و سازنده در مدل دانیل گلمن است.

ناظم هنرستان در مسیر کشف راز تابلو "چشم‌هایش"، با وسواس و دقت عمل می‌کند و از ثناب‌زدگی و تصمیمات احساسی که می‌تواند به خطا منجر شود، دوری می‌کند. ناظم در درون خود، زمانی که فرنگیس مشغول براندازی تابلوهای موزه است می‌گوید:

«من به حرف‌های این گوش نمی‌دادم. از همان وهله اول کینه‌ای در دل گرفتم. او را دشمن خود تشخیص دادم. او را قاتل استاد شناختم. منتها، نمی‌خواستم به هیچ قیمتی کینه خود را بروز بدهم. می‌خواستم انتقام خود را از این زن سنگدل بگیرم» (علوی، ۱۳۷۲: ۳۶).

همانند زمانی که در اوایل داستان اسامی خانم‌هایی را که در روز سالمرگ استاد ماکان به ملاقات موزه بسته او آمدند، می‌نویسد و با بررسی هر یک و رابطه آنها با استاد ماکان، نسبت به یکی از بازدیدکنندگان مشکوک می‌شود و یا در بخشی که فرنگیس را در بازدید موزه همراهی می‌کند، با خویشتنداری سعی دارد حرفی از زیر زبان فرنگیس بیرون بکشد. خودمدیریتی ناظم هنرستان کاملاً هدفمند و ابزاری است؛ او هیجانات شدید خود را سرکوب نمی‌کند، بلکه آن‌ها را موقتاً مهار می‌کند تا توانایی‌های شناختی‌اش (تفکر، تحلیل، برنامه‌ریزی) فعال بمانند و او بتواند به هدف نهایی خود یعنی کشف راز تابلو و انتقام، دست یابد.

در رمان «رأيتُ فيماليَري النَّائم» رابطه میان عبدالله و معلمش، نعمه الله الفنجری، محور اصلی رمان را تشکیل می‌دهد و تأکید نویسنده بر شخصیت عبدالله است و سعی دارد او را به عنوان شخصیتی با پیشینه سفید و تازه که درگیر ماجراهایی می‌شود که هیچ تجربه یا پیشینه‌ای درباره آن ندارد، معرفی کند. یکی از این ماجراهایی که او هیچ تجربه‌ای درباره‌اش ندارد، عشق است. عبدالله عاشق معلم خود می‌شود که نقش مادر او را دارد. از این‌رو، سعی می‌کند این عشق را مدیریت کند و از غرق شدن در آن پرهیز کند. در متن زیر، نمونه‌ای از این خودمدیریتی چنین به تصویر کشیده شده است:

«إِنَّمَسَ فِي الْحُبِّ حَتَّى قَمَّةَ رَأْسِهِ، وَتَعَلَّقَ بِهَا حَتَّى الْجَنُونَ، وَأَهْمَمَتْهُ سَعَادَتُهُ الْإِحْسَاسَ بِالِدَوَامِ وَالْخُلُودِ، اقْتَنَعَ بِكُلِّ قَوَاهِ بِصَدَقِهَا وَإِخْلَاصِهَا وَفَائِدِهَا، وَتَطَاوَرَتْ أَصْدَاءُ مَا قِيلَ لَهُ عَنْهَا فَأَنَسِيهِ وَكَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ. وَنَسِيَ تَمَاماً الْقَلْقَ وَالْقَسَاوِلَ وَالْحَيْرَةَ وَالْإِسَاءَاتِ الْعَابِرَةَ، قَبِدَتْ جَمِيعُهَا كَالْأَشْبَاحِ الْوَهْمِيَّةِ الَّتِي تَفْنَى فِي ضَوْءِ الشَّمْسِ السَّاطِعِ» (محفوظ، ۲۰۰۷: ۱۵).

در اینجا به وضوح درگیری شخصیت با موضوع عشق مطرح شده است و او را به سمت و سوی عجیب و خطرناک کشیده است، اما او سعی می‌کند جلوی این جوشش عاطفه را بگیرد و آن را مدیریت کند. لذا او را فراموش می‌کند و آنچه از اضطراب و افسردگی و سرگردانی است به فراموشی سپرده می‌شود. در واقع او اضطراب ناشی از عشق نابجا را مدیریت و سعی می‌کند به آرامش اولیه خود بازگردد. محفوظ این شخصیت را به صورت بکر به تصویر کشیده است که تعامل او با موضوعات با وجود نداشتن هیچ عقبه‌ای در نوع خود قابل تحسین است:

«فَاشْتَدَّتْ حَيْرَتُهُ وَمَضَى يَعْرِفُ الْحَيَاءَ، وَيُدَارِي انْفِعَالَاتِهِ، وَيَأْسَفُ بَعْدَ ارْتِكَابِ الْخَطَا. وَحَثَّتْ هِيَ الشَّيْخُ عَلَى أَنْ يَعْفِيَ الْفَتَى مِنَ التَّعَمُّقِ أَوْ يُكَلِّفَهُ بِمَا لَا يُطِيقُ» (همان).

در اینجا شخصیت با مفهوم حیا برای اولین بار مواجه می‌شود و با اینکه هیچ گونه پنداشتی از گذشته درباره این مفاهیم برای او وجود نداشته بعد از ارتکاب اشتباه دچار تأسف و ناراحتی می‌شود. بنابراین با توجه به چنین فطرتی او انفعالات خود را مدیریت می‌کند و سعی می‌کند به نحو احسن با مسائل تعامل داشته باشد. آنچه برای محفوظ در اینجا اهمیت دارد، برخورداری از هوش عاطفی به صورت فطری است و شخصیت با این هوش با وجود مواجهه نخستین با موضوعات به گونه هوشمندانه عمل می‌کند:

«وَحَيَّلَ إِلَيْهِ أَنَّ حِكَايَةَ الاستِشَارَةِ الطَّبِيبَةِ تَلَوُّهَا أَلْسِنَةُ لَاحْصَرَهُ لَهَا فَارْتَدَّ انْخِصَاراً فِي الْعَمِّ وَالْيَأْسِ وَغَمَمَ لِنَفْسِهِ مَرَّةً أُخْرَى، كَأَنَّهُ مَصِيرٌ لَامَقَرٍّ مِنْهُ» (محفوظ، ۲۰۰۷: ۳۲)

در اینجا، عبدالله به دلیل مواجهه با بیماری، دچار غم و اندوه می‌شود، اما اندوه خود را مدیریت کرده و آن را سرنوشتی می‌داند که هیچ بازگشتی از آن نیست و با این گفته به خود دلگرمی می‌دهد. در واقع او به جای اندوه فراوان واقعیت را می‌پذیرد و نمی‌گذارد اندوه او را از پای درآورد.

- **تشخیص و پذیرش هیجان:** عبدالله ابتدا تأثیر منفی وضعیت خود (بیماری و شایعات) را تشخیص می‌دهد و "غم و یأس" او افزایش می‌یابد "فَازْدَادَ انْحَصَاراً فِي الْغَمِّ وَالْيَأْسِ" این نشان می‌دهد که او آگاهی عاطفی لازم را دارد.

- **کنترل و مهار واکنش:** به جای تسلیم شدن به این غم شدید که می‌تواند منجر به فروپاشی روانی شود، او واکنش خود را مدیریت و با خود نجوا می‌کند «وَعَمَّغَمَ لِنَفْسِهِ». این کار او نمونه‌ای از درونی‌سازی و خودتنظیمی است.

خودمدیریتی عبدالله در این مثال، نه به صورت کنترل فعال یک وضعیت اجتماعی، بلکه به صورت حفظ تعادل روانی در مواجهه با یک بحران وجودی عمل می‌کند. او هیجان منفی را با یک باور شناختی (پذیرش سرنوشت) خنثی و مدیریت می‌کند تا از فروپاشی جلوگیری کند. این امر، ماهیت فطری و عمیقاً درونی هوش عاطفی در بستر رمان سورئال محفوظ را برجسته می‌سازد.

۳-۳. آگاهی اجتماعی و مدیریت روابط

آگاهی اجتماعی، درکی فراتر از حسن معمولی است؛ این توانایی به فرد امکان می‌دهد تا احساسات و دغدغه‌های دیگران را درک کند، دیدگاه‌های متفاوت از خود را بپذیرد و به تفاوت‌های ارزشمند افراد در نگرش و احساساتشان احترام بگذارد. به عبارت دیگر، همدلی به معنای وارد شدن به حریم احساسات دیگران و درک تجربیات درونی آن‌ها است. مهارت‌های مرتبط با مدیریت روابط با دیگران، شامل شناخت و همدلی با دیگران، برقراری ارتباط مؤثر، گوش دادن عمیق، پرسشگری هوشمندانه، همکاری گروهی، مربیگری و توانایی مذاکره است. به بیان دیگر، همدلی یعنی آگاهی و درک هیجانات و احساسات دیگران و توانایی گوش دادن به آن‌ها، به‌ویژه در زمانی که افراد تحت تأثیر هیجانات و احساسات قوی قرار دارند و نیازمند شنیده شدن هستند (Goleman, 1995, p 43).

در رمان «چشم‌هایش»، شخصیت استاد ماکان به خوبی از احساسات و نیازهای اطرافیان خود آگاه است و در تعاملات خود با آن‌ها، همدلی و درک متقابلی را به نمایش می‌گذارد. او با ظرافت و درایت، از این آگاهی در جهت خلق آثاری تأثیرگذار و برقراری ارتباطی عمیق با مخاطبان خود بهره می‌گیرد. با وجود روحیه انزواطلب، در تعاملات خود با دیگران، صمیمی و گرمابخش است و با درک و احترام به اطرافیان، روابطی پایدار و معنادار برقرار می‌کند. نمونه‌ای از این همدلی و مدیریت روابط را می‌توان در گفته‌های خداداد مشاهده کرد: «معلوم است که او را می‌شناسم. اگر او نبود که من امروز هزار کفن هم پوسانده بودم» (علوی، ۱۳۷۲: ۹۵).

این جمله به طور غیرمستقیم، همدلی و همراهی ماکان با افرادی را نشان می‌دهد که در جریان سیاسی مخالف او قرار دارند. استاد ماکان از آگاهی عاطفی خود به عنوان ابزاری برای ایجاد روابط مؤثر، عمیق و هدفمند بهره می‌برد:

- **برقراری ارتباط مؤثر و گرمابخش:** همان‌طور که متن اشاره دارد، استاد ماکان با وجود روحیه انزواطلب، در تعاملات خود «صمیمی و گرمابخش» است و «روابطی عمیق و پایدار» برقرار می‌کند. این توانایی برای ایجاد پیوند عاطفی، نشانه‌ای از مهارت‌های برجسته او در زمینه آگاهی اجتماعی و همدلی است و در دو جنبه زیر به وضوح دیده می‌شود:

- **تأثیرگذاری:** ماکان توانسته پیروانی وفادار، مانند خداداد و فرنگیس را حول اهداف خود گرد آورد و آن‌ها را متقاعد کند که زندگی خود را برای تحقق اهداف او به خطر بیندازند.

- **تشریک مساعی و تیم‌سازی:** برقراری ارتباط با مخالفان سیاسی مستلزم مهارت بالا در کار تیمی و هماهنگ کردن افراد مختلف با دیدگاه‌های متفاوت حول یک هدف مشترک است، مهارتی که استاد ماکان به خوبی از آن بهره می‌گیرد.

- **استفاده از هنر برای ارتباط عمیق:** ماکان از هنر نقاشی به عنوان ابزاری برای مدیریت روابط با مخاطبان گسترده استفاده می‌کند. آثار او مانند تابلوی چشم‌هایش عمیقاً تأثیرگذارند و پیام‌های پنهان سیاسی/اجتماعی را به طرزی رمزآلود به مخاطبان منتقل می‌کنند. این روش، نمونه‌ای برجسته از استفاده از درک عاطفی مخاطب برای برقراری ارتباط مؤثر است.

استاد ماکان از ابعاد آگاهی اجتماعی و مدیریت روابط به صورت استراتژیک و عاطفی بهره می‌برد. همدلی او این امکان را برایش فراهم می‌کند تا نیازها و خطرات زندگی پیروانش مانند خداداد را درک کند و مدیریت روابطش به او توانایی را می‌دهد تا از این درک برای تأثیرگذاری، تیم‌سازی و بقا در محیط پرخطر سیاسی استفاده کند. به این ترتیب، هوش عاطفی او ابزاری کلیدی برای کنشگری و مقاومت عمیق در برابر شرایط دشوار است.

فرنگیس با وجود روحیه حسّاس خود، از قدرت همدلی بالایی برخوردار است و به خوبی می‌تواند با احساسات و دردهای اطرافیان خود ارتباط برقرار کند. او در مواقع بحرانی، حامی و پشتیبان کسانی است که به او نیاز دارند. در روابطش با استاد ماکان و دیگر شخصیت‌های داستان، فداکاری و از خودگذشتگی را به نمایش می‌گذارد و با صبر و حوصله، در کنار عزیزانش می‌ایستد و از آن‌ها در برابر مشکلات و سختی‌ها حمایت می‌کند. نمونه‌ای از این همدلی و فداکاری، فعالیت‌های او در جریان سیاسی و تلاش برای پیشبرد اهداف آن است:

«تصمیم گرفتم به خانه برگردم و صبح روز بعد یکراست به مدرسه‌اش بروم و به او بگویم که چه چیز مرا وادار به این فداکاریها می‌کند. دیگر عزمم را جزم کرده بودم بگویم که من هزاران خطر را حاضرم با جان و دل بخرم، نه برای آنچیزی که او خیال می‌کند» (همان: ۱۳۳).

ناظم هنرستان در تعاملات خود با شخصیت‌های داستان، همدلی و درک متقابل را به نمایش می‌گذارد. او با صبر و حوصله به سخنان دیگران گوش می‌دهد و در تلاش است تا از دیدگاه آن‌ها به مسائل نگاه کند. دیپلماسی و ظرافت را به کار می‌گیرد و با احترام و درک متقابل، در جهت حل مسائل و ایجاد روابطی سازنده تلاش می‌کند. در صفحه ۳۹ مشاهده می‌کنیم که ناظم نسبت به پاسخ تند و سختگیری‌هایی که نسبت به فرنگیس داشته احساس پشیمانی

می‌کند و به خود می‌گوید: ای کاش این قدر به او سخت نمی‌گرفتم. با این حال، از آن‌جا که به اطلاعات فرنگیس نیاز دارد، در ادامه باز هم بر این مسأله پافشاری می‌کند و سماجت می‌ورزد.

بزرگ علوی به عنوان عامل فاعلی در رمان «چشم‌هایش» با بهره‌گیری از عوامل نویسندگی خود، در قالب شخصیت ناظم مدرسه ظاهر می‌شود و چهار مرحله خلق گفتمان را طی می‌کند. او با خلق چندین شخصیت پویا و مرموز که هر یک اندیشه‌ای خاص را در رمان بروز می‌دهند، سبک داستانی گفتمان‌محور و روایت‌محور را ارائه می‌دهد. در بخش نخست داستان، بیشتر شاهد روایتگری ناظم مدرسه هستیم؛ لحن او روایت‌گرانه است و به گونه‌ای طراحی شده که برای مخاطب تصویرسازی می‌کند. نمونه‌ای از این روایت چنین است: «شهر تهران خفقان گرفته بود، هیچ کس نفسش در نمی‌آمد؛ همه از هم می‌ترسیدند، خانواده‌ها از کسانشان می‌ترسیدند، بچه‌ها از معلمین‌شان، معلمین از فراش‌ها، و فراش‌ها از سلمانی و دلاک؛ همه از خودشان می‌ترسیدند، از سایه‌شان باک داشتند» (علوی، ۱۳۷۲: ۳۰).

در این عبارات، نه تنها همانند نمونه پیشین تصویرسازی را در گفتمان ناظم شاهد هستیم، بلکه در متن او هم توانش معنایی نیز مشهود است؛ بدین معنا که او بر جزئیات زندگی استاد ماکان مشرف است و توانایی بهره‌گیری از داده‌ها را با تجربه و دانش خود در هم می‌آمیزد. برای نمونه می‌گوید: «من با بسیاری از زنانی که استاد را می‌شناختند و با شناختند و با او اقلأً چندبار مواجه شده‌اند، صحبت کرده‌ام» (همان: ۱۲).

علاوه بر این، در روایت ناظم، بازگویی گذشته نیز نقش محوری دارد. بدین ترتیب او تنها راوی وضعیت کنونی زندگی استاد ماکان نیست، بلکه با ذکر خاطرات و داده‌های تاریخی، مخاطب را در یک حرکت رفت و برگشتی در خط زمانی، به گذشته نیز می‌برد. این شیوه‌ی روایت، بر عمق شخصیت‌پردازی استاد ماکان و فضای داستانی می‌افزاید و سبب می‌شود خواننده از خلال گفتار ناظم، هم به لایه‌های پنهان شخصیت‌ها پی ببرد و هم فضای اجتماعی - سیاسی دوران را به شکلی زنده لمس کند.

رمان «رأیتُ فیما یری النائم» با یک آگاهی اجتماعی بنیادین آغاز می‌شود و شالوده رمان بر پایه همین مقوله از هوش عاطفی بنا شده است. داستان با پیدا شدن یک پسر بچه در سرداب آغاز می‌شود؛ حضوری که بلافاصله زمینه‌ساز ورود معلم، نعمه‌الله الفنجری، به عنوان شخصیت محوری و راهنما می‌شود. او وظیفه مراقبت، تربیت و پرورش این کودک را بر عهده می‌گیرد:

«سَرَحًا نَظَرَاتُهُ التَّهْمَةُ الْبَهِيمِيَّةُ، وَلَعْنَةُ الصَّامِتَةِ الْمَكْشُوفَةِ مَعًا، وَحُومَاتُهُ الْحَاژُ الْجَنُوبِي حَوْلَهَا بِلَا حِيَاءٍ، حَتَّى قَالَتْ لِنَفْسِهَا لَا بُدَّ مِنْ تَحْدِيهِ» (محفوظ،

۲۰۰۷: ۱۳).

این شخصیت در تمایز با دیگر شخصیت‌ها قرار دارد که قصد دارند این پسر بچه را رها کرده و توجّهی به او نمی‌کنند؛ لکن معلّم چنین چیزی را به دور از انسانیت قلمداد نموده و تصمیم می‌گیرد این پسر بچه را که هویت و پیشینه مشخصی ندارد و حافظه خود را از دست داده، به فرزند خواندگی قبول می‌کند و تلاش می‌کند او را مانند فرزند خود تربیت کند و پرورش دهد. چنین مقوله‌ای نشان از وجود مؤلفه آگاهی اجتماعی به عنوان عنصری از هوش

عاطفی در فرد است. نعمه الله الفنجری در ادامه او را شریک عواطف خود قرار می‌دهد و از اتحاد و همدلی خود با عبدالله سخن می‌گوید و برای تفسیر این قضیه زبان و استدلال خاص خود را به کار می‌گیرد:

«عِنْدَمَا تَحِبُّ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا فَالْعَلَاقَةُ شَرْعِيَّةٌ مُبَارَكَةٌ!

فَمَالٌ إِلَى تَصْدِيقِهَا بِكُلِّ قُوَاهَا وَرَأَاهَا جَدِيرَةٌ بِالْإِنْقِيَادِ، أَمَّا هِيَ فَوَاصَلَتْ:

مُنْذُ السَّاعَةِ فَأَنْتَ شَرِيكِي فِي الْبَيْتِ وَوَكِيلِي فِي الْوَكَايَةِ» (همان: ۲۲).

در این صحنه، همدلی و شریک مساعی میان نعمه الله و عبدالله به اوج می‌رسد. نعمه الله که پیش‌تر نقش مربی و راهنما را برعهده داشت، این بار فراتر می‌رود و خود را شریک زندگی و پشتیبان عبدالله معرفی می‌کند. این همراهی نه از سر اجبار، بلکه بر پایه آگاهی عاطفی و انتخابی داوطلبانه است؛ انتخابی که او آن را معادل یک پیوند شرعی و مبارک تلقی می‌کند. در این جا، همدلی از سطح درک ساده‌ی احساسات فراتر می‌رود و به سطحی از مدیریت آگاهانه‌ی عواطف می‌رسد که می‌تواند روابط پایدار و هدفمند ایجاد کند. از سوی دیگر، عبدالله نیز در پاسخ به این محبت‌ها، نعمه الله را به عنوان شریک عاطفی و معنوی خود می‌پذیرد و او را در قلمرو احساساتش جای می‌دهد. این همدلی متقابل، نشان می‌دهد که رابطه‌ی آنان نه یک‌سویه، بلکه دوسویه و مبتنی بر شناخت متقابل است. در واقع، آنچه میان آن دو رخ می‌دهد، نمونه‌ای برجسته از مدیریت روابط در چارچوب هوش عاطفی است؛ زیرا با بهره‌گیری از آگاهی نسبت به خود و دیگری، عواطف فردی به سرمایه‌ای مشترک برای پایداری و پیشبرد زندگی بدل می‌شود:

«لَا حَيَاةَ لِي بِدُونِكَ يَا نِعْمَةَ اللَّهِ

وَلَا حَيَاةَ لِي بِدُونِكَ

فَقَالَ بِحَمَاسٍ وَخَرَارَةٍ:

أَخَافُ عَلَيْكَ حَقْدَهُمُ الْمُنْتَشِرَ...

فَقَالَتْ سَاجِدَةً:

لَا خَوْفَ مِنِّي حَقْدٍ مُصَدَّرُهُ الْعَجْزُ» (همان: ۲۸).

شخصیت عبدالله چنان با شخصیت نعمه الله درهم تنیده است که میان آن دو نوعی همذات‌پنداری عمیق شکل گرفته است؛ تا جایی که زندگی برای عبدالله بدون حضور نعمه الله معنایی ندارد و این نشانه‌ای روشن از همراهی و اتحاد غیر قابل تفکیک او با نعمه الله است. این سطح از همدلی موجب می‌شود که عبدالله نه تنها در شادی‌های او سهیم باشد، بلکه در برابر تهدیدها و دشمنی‌های دیگران نسبت به نعمه الله نیز دچار اضطراب و نگرانی گردد. در واقع، این لحظه، نماد روشنی از رسیدن به مرحله‌ای بالاتر از آگاهی اجتماعی است؛ جایی که فرد احساسات و عواطف خویش را نه صرفاً برای خود، بلکه برای «دیگری معنادار» تجربه می‌کند. عبدالله از آن جا که نعمه الله را ناجی خویش از مرگ می‌داند، به شکلی کاملاً آگاهانه نسبت به او احساس مسئولیت عاطفی می‌کند. این دگرخواهی عاطفی، اوج توانایی در همدلی و مدیریت روابط را به نمایش می‌گذارد.

۳-۴. خودانگیزی

خودانگیزی به معنای جهت‌دهی و هدایت عواطف و هیجان‌ها به سوی اهداف، خویشتنداری هیجانی و به تأخیر انداختن خواسته‌ها و پایداری در تلاش‌هاست. گلمن معتقد است انسان موفق برای پیشبرد اهداف زندگی، باید علاوه بر تکیه بر انگیزه‌های بیرونی، از توانمندی‌ها و انگیزه‌های درونی خود نیز بهره گیرد (Goleman, 1995, p 38). از همین رو، افرادی که از انگیزه ذاتی برخوردارند، بهتر می‌توانند در برابر سختی‌ها و موانع زندگی ایستادگی کنند (الخضر، ۲۰۰۲: ۱۰).

شخصیت استاد ماکان در رمان چشم‌هایش نمونه‌ای بارز از این ویژگی است. او با وجود همه رنج‌ها و ناملایمات زندگی، از شور درونی برای خلق آثار هنری و وفاداری به آرمان‌های خود برخوردار است. این انگیزه درونی سبب می‌شود تا با پشتکار فراوان، تا واپسین لحظات عمر، هم در مسیر مبارزه با ظلم و ستم بایستد و هم آثاری اثرگذار بیافریند. به همین دلیل، خداداد درباره تلاش‌های او جهت مبارزات سیاسی می‌گوید:

«شما نمی‌توانید تصور کنید که این چه مرد صمیمی و باوفایی بود. حرف استاد برایش وحی منزل بود. مرید و از جان گذشته، حاضر بود کورکورانه تمام اوامر رفیق و رهبرش را انجام دهد» (علوی، ۱۳۷۲: ۱۳۳).

فرنگیس با انگیزه و پشتکار در برابر موانع و مشکلات زندگی ایستادگی می‌کند. او با عشق و ایمان به آرمان‌های استاد ماکان، در جهت کشف راز تابلو چشم‌هایش تلاش می‌کند و یاد و خاطره او را زنده نگه می‌دارد؛ فرنگیس می‌گوید:

«مقصر خود من هستم چونکه هرگز سعی نکردم که خودم را آنچنان‌که هستم به او بنمایانم. این جرأت را نداشتم. آنقدر برای او احترام قائل بودم، آنقدر از او حساب می‌بردم که نتوانسته‌ام گذشته شوم خودم را به او نشان بدهم» (همان: ۱۴۷).

ناظم هنرستان با انگیزه‌ای درونی و عمیق، در پی کشف حقیقت و پاسداشت مقام استاد ماکان، عزم خود را برای رمزگشایی از راز تابلو جزم می‌کند. او نه برای پاداشی بیرونی، بلکه برای ادای دینی معنوی به استاد، در این مسیر گام می‌نهد. چنان‌که در لحظه‌ای بحرانی، زمانی که فرنگیس مشغول براندازی تابلوهای موزه است، در درون خود چنین می‌گوید: «من به حرف‌های این گوش نمی‌دادم. از همان وهله اول کینه‌ای در دل گرفتم. او را دشمن خود تشخیص دادم. او را قاتل استاد شناختم. منتها، نمی‌خواستم به هیچ قیمتی کینه خود را بروز بدهم. می‌خواستم انتقام خود را از این زن سنگدل بگیرم» (همان: ۱۶۰).

در اینجا می‌توان دید که انگیزه ناظم صرفاً برای کسب یک پاداش بیرونی نیست؛ هدف او کشف حقیقت و ارج نهادن به استاد ماکان است. این هدف، یک ارزش درونی و عمیقاً شخصی است که بالاتر از منافع مادی قرار می‌گیرد.

- **تبدیل کینه به سوخت انگیزه:** ناظم خشم و کینه‌ای را که نسبت به فرنگیس در دل دارد، مهار می‌کند و آن را به نیروی محرکه‌ای برای ادامه تحقیق و رمزگشایی بدل می‌سازد. او به جای اینکه اجازه دهد این کینه به

یک کنش لحظه‌ای و نابودکننده تبدیل شود، آن را به سوخت اصلی برای پیگیری هدف (انتقام گرفتن و رمزگشایی) تبدیل می‌کند. این نشان می‌دهد که او توانسته هیجانات خود را در راستای یک تلاش پیچیده و طولانی مدت به کار گیرد.

خودانگیزی ناظم هنرستان یک انگیزه درونی-عاطفی است که ریشه در ارادت او به استاد ماکان دارد. او از احساسات تند خود برای ایجاد یک هدف قطعی (انتقام) استفاده می‌کند و پشتکار، صبر و تعهد خود را بر اساس این انگیزه هدایت می‌کند. این توانایی در استفاده از شور و هیجان برای غلبه بر موانع و ادامه دادن، نمونه‌ای برجسته از بُعد خودانگیزی در مدل گلمن است.

بحث خودانگیزی به عنوان یکی از مؤلفه‌های بنیادین هوش عاطفی در رمان «رأيتُ فيما يرى النائم» نجیب محفوظ به صورت نظام‌مند و هدفمند جلوه می‌کند و در راستای پردازش و عرضه شخصیت‌ها به طور فنی و متناسب با مضمون و روایت داستان از این مؤلفه بهره گرفته شده است. محفوظ با خلق شخصیت‌هایی که از نقطه صفر و بدون پشتوانه هویتی یا اجتماعی آغاز می‌کنند، نشان می‌دهد چگونه انسان می‌تواند عواطف خود را مدیریت کرده و به سوی اهداف درونی هدایت کند. نمونه بارز آن را می‌توان در شخصیت پسر بچه (عبدالله) مشاهده کرد؛ او در همان ابتدا و در رویارویی با عشق و مهر نعمة الله الفنجرى، تلاش می‌کند عواطف خویش را جهت دهد تا از این موقعیت حیاتی، که برای او به منزله تولد دوباره است، بیشترین بهره را ببرد. این رفتار نه یک واکنش غریزی صرف، بلکه نوعی هدایت فطری احساسات در جهت ساخت هویت و تثبیت جایگاه خویش در جهان پیرامون است. به بیان دیگر، عبدالله به جای فروغلتیدن در هیجان‌های آنی، آن‌ها را به سرمایه‌ای برای پیوند با دیگران و حرکت در مسیر رشد شخصی بدل می‌سازد. این همان ویژگی‌ای است که گلمن از آن به عنوان «توانایی هدایت عواطف به سوی هدف» (Goleman, 1995, p 38) یاد می‌کند. محفوظ با چنین ترسیمی نشان می‌دهد که خودانگیزی نه تنها دستاویزی برای بقا، بلکه ابزاری برای خلق معنا و تثبیت هویت در دل جهان آشفته و مبهم است:

«وَتَمَادَى فِي انْفِعَالَاتِهِ حَتَّى اكْتَسَحَ الْعَوَاقِبَ وَاسْتَسَلَّمَ لِتِيَارِ قَوِي دَفَعَ بِهِ نَحْوَهُ كَالْقَدِيفَةِ. وَكَالْقَدِيفَةِ رَاحَ يَنْتَقِلُ بَيْنَ أَيْعَالِهَا وَهُوَ تَلَفُّقُهُ بِحَنَانٍ حَارٍ، وَرُضِي أَسْرًا، وَاسْتِجَابَةً مُسْتَكِنَةً وَحَمَاسِيَّةً مَعَا وَمَا لَيْسَ أَنْ تَوْجَ فَوْقَ عَرْشِ النُّشُوءِ وَالسِّيَادَةِ وَامْتِلَأَ وَقَعَهُ بِقُدُورَةِ الْأَحْلَامِ. وَتَمَتَّى لَوْ اسْتَمَرَّ ذَلِكَ ذُوْنَ تَوْفُقٍ، لَوْ كَانَ الْحُبُّ ذَا سِيَاسَةٍ أُخْرَى، لَوْ أَنَّ السَّعَادَةَ لَا يَجْرُفُهَا تَبَارُؤُ الذِّكْرِيَّاتِ» (محفوظ، ۲۰۰۷: ۲۱).

در اینجا استفاده از واژه «تمادی» برای احساسات معادل همان معنای خودانگیزی در نظر گلمن است. این حالت یعنی اجازه دادن به عواطف تا در مسیر مطلوب جریان یابند و به ابزاری برای رشد و موفقیت تبدیل شوند. عبدالله هنگامی که به این مرحله می‌رسد، احساس خوشبختی و کامیابی می‌کند؛ همان چیزی که گلمن از آن به عنوان ثمره طبیعی «هدایت عواطف به سوی هدف» یاد می‌کند.

همچنین در نمونه زیر، عبدالله با پشتکار و تسلط بر نفس ظاهر می‌شود: «فَقَالَتْ بِهْدُوْءٍ: وَلَكِي أَكُوْنَ عَظِيْمَةً وَطَيِّبَةً يَجِبُ أَنْ أَكُوْنَ أَحْيَانًا حَازِمَةً وَقَاسِيَةً... فَتَسَاءَلُ وَهُوَ يَكْتُمُ وَسَاوِسَهُ: لَكَ تَارِيخٌ عَجِيْبٌ وَلَا شَكَّ» (همان: ۲۶)

اینجا عبدالله در عین بحران روحی و فشار اجتماعی (به‌ویژه به سبب گذشته‌اش که مایهٔ سخره دیگران شده است)، تلاش می‌کند دوراندیش و استوار باقی بماند. او به خود امید و انگیزه می‌دهد و به جای تسلیم شدن در برابر احساسات

منفی، آن‌ها را به نیرویی برای پایداری و حرکت به سوی موفقیت بدل می‌سازد. این دقیقاً همان سازوکار خودانگیزی در مدل گلمن است: یعنی استفاده از هیجان‌ها به عنوان موتور محرک برای دستاوردهای فردی و اجتماعی.

عبدالله در اپیزود پایانی داستان، زمانی که نعمه الله الفنجری بعد از دوره‌ای محبت و توجه، او را کنار می‌زند با چالش بزرگی مواجه می‌شود. او با اینکه چنین موقعیتی را تجربه نکرده است و برای اولین بار است با شرایطی این چنینی مواجه می‌شود، با عزم راسخ و نیرویی درونی در برابر بحران روحی موجود می‌ایستد و شخصیتی تازه از خود نشان می‌دهد. محفوظ در ترسیم این حالت او می‌گوید: «هَا هُوَ وَجْهٌ جَدِيدٌ يُطَالَعُهُ. بِالْأَرْدِّ وَ لَا خَرْجٍ وَلَا مُبَالَأَةٍ. يَتَجَسَّدُ فِيهِ الرِّفْضُ وَالْإِنْكَارُ وَالْقَسْوَةُ، كَأَنَّمَا لَا مَاضٍ وَلَا ذِكْرِيَّاتٍ، وَلَا وُجْدَانٌ وَلَا ضَمِيرٌ، وَلَا ذُوقٌ وَلَا حَيَاءٌ» (همان: ۳۸).

در اینجا عبدالله با وجود تجربه تلخ شکست در ماجرای عاشقانه با نعمه الله توانسته است سربلند بیرون بیاید و به عبارتی پوست‌اندازی کند و در برابر آنچه می‌توانست او را در هم بشکند، ایستادگی می‌کند. او خود را نیرو می‌دهد و عواطف خود را در این برهه حساس هدایت می‌کند تا دچار آشفته‌گی و خلأ روحی و شکست نشود.

گلمن تأکید می‌کند که خودانگیزی شامل هدایت عواطف به سمت هدف است؛ همانند شخصیت عبدالله که بعد خودانگیزی را به ویژه در توانایی‌اش برای پشتکار در برابر شکست‌های عاطفی و بازسازی خود در دل بحران‌های وجودی به نمایش می‌گذارد:

- **هدایت عواطف در برهه حساس:** عبدالله آگاهانه عواطف خود را در این برهه حساس هدایت می‌کند تا دچار آشفته‌گی و خلأ روحی نشود. این نشان می‌دهد که او توانسته است انرژی حاصل از درد عاطفی را به یک نیروی داخلی برای تقویت شخصیت و بازسازی خود تبدیل کند.

- **خلق شخصیت جدید (پوست‌اندازی):** این هدایت موفقیت‌آمیز عاطفی منجر به پوست‌اندازی و ظهور شخصیتی جدید می‌شود. این شخصیت جدید که بدون تردید و شرم و بی‌تفاوتی (بِلاَ تَرَدُّدٍ وَلَا خَرْجٍ وَلَا مُبَالَأَةٍ) به واقعیت می‌نگرد، در حقیقت نمایانگر قوی‌ترین شکل خودانگیزی است: بازآفرینی خود بر اساس اراده‌ای قوی، به جای تعریف شدن توسط رویدادهای بیرونی دردناک.

خودانگیزی عبدالله در این بخش، یک انگیزه وجودی خالص است. او با وجود فقدان حافظه و تجربه قبلی، بر اساس یک اراده فطری، عواطف خود را مهار کرده و از شکست عاطفی برای تقویت و ساختن هویت جدید خود استفاده می‌کند و مانع از غلبه ناامیدی بر هدف اصلی‌اش (جستجوی حقیقت) می‌شود.

کاربرد تطبیقی و بستر تجلی مؤلفه‌های هوش عاطفی در رمان‌های «چشم‌هایش» و «رأیتُ فیما یری النائم» به شکل زیر است:

مؤلفه‌های هوش عاطفی (گلمن)	رمان «چشم‌هایش»	رمان «رأیتُ فیما یری النائم»
خودآگاهی و خودمدیریتی	ابزاری برای پنهان‌کاری و بقا در محیط استبدادی. شخصیت‌ها (ماکان،	ابزاری برای کشف و بازسازی هویت. شخصیت (عبدالله) به صورت

فرنگیس، ناظم) عواطف خود (کینه، عشق، ترس) را به صورت استراتژیک مدیریت می‌کند تا نقش و هویت خود را حفظ کند.	فطری از این مؤلفه‌ها برای مدیریت اضطراب ناشی از فراموشی و پذیرش واقعیت‌های گریزناپذیر استفاده می‌کند.
ابزاری برای کنشگری سیاسی و تیم‌سازی. ماکان و فرنگیس با درک عمیق از احساسات و نیازهای دیگران (همدلی)، شبکه‌های مبارزاتی ایجاد کرده و وفاداری عمیق (مانند خداداد) را برمی‌انگیزند.	ابزاری برای درک سطحی محیط و جستجوی سرنخ. روابط عبدالله گسسته و هدفمند است و همدلی او بیشتر به معنای خوانش خام حالات دیگران برای رفع ابهام‌های هویتی است.
خودانگیزشی	انگیزه‌ای هدفمند برای مقاومت و انتقام. ناظم هنرستان و ماکان، شور درونی خود را به پشتکار و سماجت در پیگیری اهداف سیاسی و رمزگشایی هدایت می‌کنند.
	انگیزه‌ای فلسفی و وجودی برای جستجوی معنا. عبدالله، نیروی درونی خود را به سمت بازیابی حافظه و بازآفرینی خود (پوست‌اندازی) هدایت می‌کند تا از خلأ روحی جلوگیری کند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی تطبیقی هوش عاطفی در رمان‌های «چشم‌هایش» و «رأیت فیما یری النائم» بر اساس مدل دانیل گلמן، به نتایج زیر دست یافت:

در پاسخ به سوال نخست در خصوص نحوه بازتاب هوش عاطفی، مشخص شد که این ابعاد در دو رمان به شیوه‌های متفاوتی بروز می‌یابند. در رمان «چشم‌هایش»، هوش عاطفی در یک بستر اجتماعی و سیاسی تجلی می‌یابد؛ شخصیت‌هایی مانند استاد ماکان و فرنگیس، از خودآگاهی و مدیریت روابط به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف مبارزاتی و پنهان‌کاری در برابر حکومت استبدادی استفاده می‌کنند. در مقابل، در رمان «رأیت فیما یری النائم»، هوش عاطفی در یک ساحت فردی و اگزیستانسیال نمود پیدا می‌کند. شخصیت عبدالله که حافظه‌اش را از دست داده، ابعاد هوش عاطفی را به شیوه‌ای فطری و از طریق تجربه‌های درونی و بحران‌های هویتی کشف و در خود پرورش می‌دهد.

در پاسخ به سوال دوم، در خصوص کارکرد و تفاوت‌ها، نتایج نشان داد که کارکرد اصلی هوش عاطفی در «چشم‌هایش»، ابزاری برای مقاومت سیاسی است. بزرگ علوی از این مفهوم برای خلق شخصیت‌های پیچیده‌ای بهره می‌برد که در تعاملات پرخطر اجتماعی، احساسات خود را برای بقا و مبارزه مدیریت می‌کنند. اما در اثر نجیب

محفوظ، هوش عاطفی کارکردی فلسفی و روان‌شناختی دارد و به ابزاری برای کاوش در ماهیت انسان، تنهایی و جستجوی معنا در یک جهان سورئال تبدیل می‌شود. در حالی که هر دو نویسنده از هوش عاطفی برای عمق بخشیدن به شخصیت‌ها استفاده می‌کنند (شباهت)، تفاوت اصلی در هدف نهایی آن‌هاست: یکی معطوف به کنشگری در جهان بیرون و دیگری متمرکز بر کاوش در جهان درون است.

همچنین این واکاوی تطبیقی نشان می‌دهد که کارکرد اصلی هوش عاطفی در این دو رمان، به شدت تحت تأثیر جهان‌بینی نویسندگان و ژانر آثار است: الف) هوش عاطفی به مثابه ابزار مقاومت (علوی): در «چشم‌هایش»، مؤلفه‌های (EQ)، به‌ویژه خودمدیریتی و مدیریت روابط، به عنوان مهارت‌های تاکتیکی در خدمت هدف بزرگ‌تر یعنی مقاومت و کنشگری در جهان بیرون عمل می‌کنند. علوی از این مفهوم برای خلق یک شخصیت کنشگر و پیچیده که قادر به بقا در سیستم استبدادی است، بهره می‌برد. ب) هوش عاطفی به مثابه مکانیسم بقای وجودی (محفوظ): در «رأیتُ فیما یری النائم»، هوش عاطفی کارکردی اگزستانسیال دارد. خودآگاهی فطری و خودانگیزی درونی عبدالله، ابزارهایی برای مقابله با تنهایی، فراموشی و بیهودگی در یک جهان درون‌آشفته و سورئال هستند. محفوظ این مؤلفه‌ها را برای کاوش در ماهیت متزلزل انسان و جستجوی معنا به کار می‌گیرد. به این ترتیب، این پژوهش کاربرد جهانی و انعطاف‌پذیر مدل دانیل گلמן را تأیید می‌کند؛ جایی که هوش عاطفی می‌تواند هم به عنوان نقشه راه کنشگری اجتماعی-سیاسی (در علوی) و هم به عنوان قطب‌نمای بقای روان‌شناختی-فلسفی (در محفوظ) عمل کند.

پی‌نوشت

1. Emotional intelligence
2. S. Loevy, P. & M. J. D.
3. Daniel Goleman
4. Self-awareness
5. Self-regulation
6. Social awareness
7. Skills
8. Motivation

کتابنامه

۱. الباشا، نجیب محفوظ عبدالعزیز ابراهیم احمد. (۲۰۰۷). رأیتُ فیما یری النائم. ط ۲، القاهرة: دارالشروق.
۲. علوی، بزرگ. (۱۳۷۲). چشم‌هایش، تهران: انتشارات نگاه.
۳. گلמן، دانیل. (۱۳۸۳). هوش هیجانی، ترجمه نسرين پارسا، تهران: رشد.
۴. گلמן، دانیل. (۲۰۰۴). ذکاء المشاعر. ترجمه هشام الحناوی، القاهرة: هلا للنشر و التوزيع.

۵. اسماعیلی، سجّاد. (۲۰۲۳). «واکاوی ابعاد هوش عاطفی در قصیده‌ی حواریه العار سمیح القاسم بر اساس مدل گلمن»، *مجله نقد ادب معاصر عربی*، شماره ۲۳، صص ۱۶۱-۱۸۲. Doi: 10.29252/mcal.2022.16948.2171.
۶. بخشی، مریم؛ قادر احمدی. (۱۴۰۴). «واکاوی هوش عاطفی در قصیده "بلقیس" نزار قبانی بر اساس مدل دانیل گلمن». *مجله لسان مبین*، شماره ۵۹، صص ۲۸-۵۱. Doi:10.30479/lm.2024.19898.3683.
۷. حسن زاده میرعلی، عبدالله؛ غزاله حیدری آبکنار. (۱۳۹۸). «بررسی کارکردها و فراوانی ارتباط‌های غیر کلامی در رمان چشم‌هایش نوشته بزرگ علوی». *مجله مطالعات نقد زبانی و ادبی*، شماره ۹، صص ۶۱-۸۶.
- حیدری، محمود؛ فتحی فتح، ذبیح الله. (۱۳۹۳). «بررسی مبانی سوررئالیسم در داستان الشحاذ اثر نجیب محفوظ». *مجله زبان و ادبیات عربی*، دوره ۶، شماره ۱۰، صص ۸۸-۶۳. Doi:10.22067/jall.v6i10.40962.
۸. الخضر، عثمان حمود. (۲۰۰۲م). «الذكاء الوجدانی، هل هو مفهوم جدید؟». *مجله دراسات نفسیه، رابطه الأخصائیین النفسیین المصریة*، العدد ۱۲، صص ۴۱-۵.
۹. زارعی، نسرین؛ صادق زاده، محمود؛ حیدری نیا، هادی. (۱۴۰۰). «بررسی و تحلیل گسست روابط زناشویی و بزه‌های خانوادگی در داستان‌های مجتبی بزرگ علوی و نجیب محفوظ». *مجله خانواده درمانی کاربردی*، شماره ۳، صص ۵۳۵-۵۴۸.
- قادری، آزاده؛ یاری اصطهباناتی، علی اصغر. (۱۴۰۳). «بررسی مهارت‌های تفکر انتقادی بر اساس رویکرد یادگیری ویگوتسکی مطالعه موردی داستان‌های کودک تغرید النجار». *مجله زبان و ادبیات عربی*، دوره ۱۶، شماره ۲، صص ۳۶-۵۲. Doi: 10.22067/jallv16.i2. 2406-1426.
۱۰. الکردی، سمیره بنت عبدالله. (۲۰۰۹). «الاکتاب والذكاء الانفعالی لدى عینه من مدمات الانترنت دراسة وصفیه». *مجله دراسات نفسیه، المجلد ۱۹، العدد ۱*، صص ۱۲۱-۱۶۶.
۱۱. محمدرضایی، علیرضا؛ عیسی متقی زاده؛ دانش محمدی. (۱۳۹۰). «ابعاد هوش عاطفی در گفت‌وگو قهرمان مقامات همدانی». *پژوهشنامه نقد ادب عربی*، شماره ۲، صص ۱۱۹-۱۳۷.
۱۲. یعقوبی، نورمحمد، بدرالدین اورعی یزدانی، مجید مقدمی. (۱۳۸۸). «بررسی رابطه‌ی بین هوش عاطفی و سبک رهبری تحول آفرین». *پژوهشنامه‌ی مدیریت اجرایی*. دوره ۱، شماره ۳۳، صص ۱۴۴-۱۱۹.
13. Goleman, D. (1995). *Emotional Intelligence: Why It Can Matter More Than IQ*. Bantam Books.
14. Goleman, D. (1998). *Working with Emotional Intelligence*. Bantam Books.
15. Salovey, P., & Mayer, J. D. (1990). Emotional intelligence. *Imagination, Cognition and Personality*, 9(3), 185-211.

References

- Alavi. B. (1993), *His Eyes*, Tehran: Negah Publication. [In Persian]
- Al-Basha. N. (2007). *Ra'aytu Fima Yara al-Na'im (I Saw in My Dreams)*. 2nd ed, Cairo: Dar al-Shorouk. [In Arabic]

Al-Kurdi. S. (2009). "Anxiety and emotional intelligence of my female example, internet addicts, a descriptive study", *Journal of Psychological Studies, Al-Khasa'iin al-Nafsiyin al-Masriyya*, Volume 19, Number 1, pp. 121-166. [In Arabic]

Al-Khader. O. (2002). "Emotional intelligence, is it a new concept?" *Journal of Psychological Studies, Association of Egyptian Psychological Specialists*, No. 12, pp. 41-5. [In Arabic]

Bakhshi. M and others. (1404) "Emotional Intelligence Investigation in the" Belqis "Nizar Ghobani Based on Daniel Golman Model, *Journal of Lisan-i Mubin*, No. 59, pp. 28-51. [In Persian]

Goleman. D. (2004), *Emotional Intelligence*, translated by Hisham Al-Hanawi, Cairo: Hela Lelanshar and Al-Tawzi'ah. [In Arabic]

----- (2004), *Emotional Intelligence*, translated by Nasrin Parsa, Tehran: Roshd. [In Persian]

Ghaderi. A and others. (2024). Examining critical thinking skills based on Vygotsky's learning approach: A case study of Taghreed Al-Najjar's children's stories. *Journal of Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad*, Vol. 16, No. 2, pp. 36-52. [In Persian]

Hassanzadeh Mirali. A and others. (2019) "Investigating the functions and frequency of non-verbal communication in the novel His Eyes by Bozorg Alavi", *Journal of Linguistic and Literary Criticism Studies*, No. 9, pp. 61-86. [In Persian]

Heidari. M and others. (2014). An analysis of the foundations of surrealism in Naguib Mahfouz's novel Al-Shahhadh (The Beggar). *Journal of Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad*, Vol. 6, No. 10, pp. 63-88. [In Persian]

Ismaili. S. (2023). Analysis of the dimensions of emotional intelligence in the poem "The Disciples of Shame" by Samih Al-Qasim based on the Goleman model. *Critique of Contemporary Arabic Literature*, No. 23, pp. 161-182. [In Persian]

Mohammad Rezaee. A and others. (2011), "The Dimensions of Emotional Intelligence in the Champion of Hamadan Authority", *Journal of Arabic Literature Criticism*, No. 2, pp. 119-137. [In Persian]

Zarei. N and others. (1400) "Investigation and analysis of the breakdown of marital relations and family crimes in the stories of Mojtaba Bozor Alavi and Najib Mahfouz", *Journal of Applied Family Therapy*, No. 3, pp. 535-548. [In Persian]

Yaqubi. N and others. (2009), "Investigating the Relationship Between Emotional Intelligence and Transformational Leadership Style", *Executive Management Research Journal*. Volume 1, Issue 33, pp. 119-144. [In Persian]